

دایاسپورا در نظریه‌های انتقادی

جمشید پرویزی^۱

درجه مقاله: علمی - پژوهشی

تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۱/۰۶/۰۲ تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۱/۰۹/۰۹
^۱. دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل دانشگاه شهید بهشتی jamshid349@yahoo.com

چکیده

دایاسپوراها یا جوامع دور از وطن نقش مهمی در کارکردهای سیاسی، اقتصادی و فرهنگی جوامع مبدا و مقصد خود دارند. درحالی که نظریات جریان اصلی روابط بین‌الملل توجهات کانونی خود را بر دولت و بازار قرار داده‌اند، با ظهور نظریات انتقادی و اجتماعی فضای بزرگی برای بررسی نقش عوامل غیر دولتی در سیاست بین‌الملل ایجاد شده است. سوال تحقیق این است که آیا دایاسپوراها که تحلیل دوگانه مثبت و منفی آن‌ها از منظر اقتصادی و همچنین هویتی-امنیتی موضوع مکاتب مختلف جامعه‌شناسی و اقتصاد سیاسی بین‌المللی است، به‌عنوان بازیگران غیردولتی مورد توجه نظریه‌های روابط بین‌الملل نیز قرار گرفته‌اند؟ و آیا نظریه‌های روابط بین‌الملل اساساً ظرفیت تحلیل نقش دایاسپوراها در نظام بین‌الملل را دارند؟ یافته‌های این تحقیق نشان می‌دهد که رویکردهای انتقادی روابط بین‌الملل به لحاظ توجه به مسائل اجتماعی، هنجاری، بین‌فرهنگی و معنایی و توجه به بازیگران غیردولتی، قادر به ارائه فهم گسترده‌ای از نقش دایاسپوراها در روابط بین‌الملل هستند. مقاله حاضر با رویکرد تحلیلی و تفسیری و مطالعات کتابخانه‌ای جایگاه دایاسپورا را در نظریه‌های انتقادی روابط بین‌الملل نشان می‌دهد.

• واژگان کلیدی

رویکرد انتقادی - دایاسپورا - مهاجرت - هویت - هویت فرهنگی - امنیت - شهروندی.

مداخلات انتقادی به حذف نظریه‌ها و آموزه‌های متعارف روابط بین‌الملل توجه می‌کنند و جریان اصلی را در شکل‌دهی مکان‌ها، مقیاس‌ها، شبکه‌ها و روابط فضایی جهانی زیر سوال می‌برند (Agathangelou and Turcotte, 2010, A:2)؛ زیرا جریان اصلی روابط بین‌الملل اگرچه پرسش‌های خشونت جهانی مانند خشونت در کجاست و چه کسانی قربانیان و مجرمان آن هستند را از طریق ساختارهای ایستا جغرافیایی توضیح می‌دهد، لکن اغلب روابط قدرت و ساختارهای نابرابری که از طریق تنظیم شهروندی ملی و بین‌المللی به موضوع حقوق می‌پردازند را مورد توجه قرار نمی‌دهد. این تحولات باعث شده تا روابط بین‌الملل به عرصه مفاهیم جدید بسط پیدا کند و به پدیده‌هایی مانند دایاسپورا پردازد که به‌طور سنتی خارج از دامنه روابط بین‌الملل و بیشتر در مباحث جامعه‌شناسی و سیاست داخلی مورد بررسی قرار می‌گرفتند. پرداختن به دایاسپورا^۱، مهاجرت، تروریسم و دیگر تبیین‌های نظری پس از جنگ سرد، عموماً مورد اقبال رویکردهای انتقادی و در رد دیدگاه واقع‌گرایانه سیاست بین‌الملل است که رقابتی بی‌امان میان کشورها بر سر قدرت و امنیت را بدون توجه به هنجار، هویت، نیروهای اجتماعی و امور بین‌الذهانی در مفروضات خود دارد. با پایان جنگ سرد فضای سیاسی-ایدئولوژیک متصلب حاکم نیز فروپاشید و این مسأله نیروهای اجتماعی را در دو سطح فروملی و فراملی آزاد کرد. بدین ترتیب، مسائلی چون مذهب، تروریسم، دایاسپورا و جنبش‌های اجتماعی که در دوران جنگ سرد به حاشیه رانده شده بودند، مجال ظهور یافتند. (جانباز و ملکی، ۱۳۹۳، الف: ۱۱۸) این مقاله ابتدا به تعاریف مختلف دایاسپورا می‌پردازد و سپس تلاش می‌کند با فهم دایاسپوراها از زاویه مکاتب انتقادی، اثبات نماید که دایاسپوراها به عنوان بازیگران غیردولتی مورد توجه نظریه‌های روابط بین‌الملل نیز هستند. نکته قابل توجه این است که عموماً دو مکتب سازه‌نگاری از منظر مسائل هویت و امنیت و لیبرالیسم از جنبه سیاست داخلی به جایگاه دایاسپورا در روابط بین‌الملل توجه کرده‌اند. نظریات پسا استعماری در جستجوی میراث استعمار در هستی‌شناسی دایاسپورایی و تقسیم بندی خودی و بیگانه هستند و با توجه به مسائل قومیت و نژاد، مهاجرت، دایاسپورا و دوگانگی خودی و بیگانه را میراث استعمار می‌دانند. پسا ساختارگراها نظام‌های معنایی و دوگانگی‌های شهروند، غیر شهروند و بازنمایی‌ها را منعکس می‌کنند. آنها با مفروضات جهان وطنی، فرهنگ‌پذیری و بازنمایی، هویت دایاسپورایی را گفتمانی و

^۱. Diaspora

مرتبط با تغییرات در ابژه‌ها و شیوه‌های اشکال معاصر قدرت می‌دانند که کمتر بر سر قلمرو و بیشتر بر سر جمعیت است و تنش بین ماهیت فزاینده فراملیتی اهداف و عملکردهای دولتی و اصل احترام به حاکمیت سرزمینی را حل می‌کند. انتقادات فمینیست‌های پسااستعماری و فمینیسم انتقادی هم به چارچوب‌های معرفتی و مخصوصاً فهم خشونت جهانی کمک کرده و به طور خاص، چنین نظریه‌پردازی‌هایی پرسش‌هایی را در مورد ژئوپلیتیک ایجاد کرده‌اند تا تأکید مناقشه‌آمیز روابط بین‌الملل بر قلمروهای جغرافیایی و سرزمینی قدرت را تغییر دهند (Agathangelou & Turcotte, 2010B:3). فمینیست‌ها با برهم‌زدن رژیم‌های قدرت از نظر شکل و قرارداد، نژاد و جنسیت را بازاندیشی می‌کنند و به نقش شکل‌گیری نژادی و جنسیتی در گردش دایاسپورا توجه نشان می‌دهند. هم‌چنین از آن‌جا که امنیت یک بحث خیلی مهم در موضوع دایاسپوراهاست.

دایاسپورا؛ مفاهیم، تعاریف و نقش‌ها

در تعریف دایاسپورا برخی (Yossi & Barth, A, 2003:542) می‌گویند آن‌ها گروه‌های قومی یا ملی پراکنده در کشورهای مختلف هستند که از دوران باستان بر سیاست بین‌الملل تأثیر گذاشته‌اند و تا به امروز هم به تأثیرگذاری ادامه می‌دهند. البته انسان‌ها از آغاز خلقت در حرکت دائمی بوده‌اند، اما همه حرکت‌های جمعیتی منجر به شکل‌گیری دایاسپورا نشده است (Butler, 2001, A:189).

مفهوم دایاسپورا در رشته‌های مختلف علوم اجتماعی به‌عنوان وسیله‌ای برای مطالعه رابطه بین اشکال سازمان دهی و کنترل سیاسی تعریف شده سرزمینی و بیان و بسیج هویت‌های سیاسی به‌کار می‌رود. جامعه‌شناسان مهاجرت مفهوم جوامع فراملی را به‌عنوان واکنش طبقه کارگر به جهانی‌شدن تولید سرمایه‌داری به‌کار می‌برند. به گفته‌ی خانندرو پورتس^۱، مهاجران جامعه‌هایی را ایجاد کرده‌اند که در کنار مرزهای سیاسی قرار دارند و به شکلی کاملاً واقعی حس نه اینجا و نه آنجا بلکه هم‌زمان در هر دو جا را دارند. (Ragazzi, 2017, A:30) فیونا آدامسون^۲ دایاسپورا را به‌عنوان یک مجموعه اجتماعی تعریف می‌کند که در آن سوی مرزهای دولتی وجود دارد و در طول زمان موفق شده است که هویت جمعی ملی، فرهنگی یا مذهبی را از طریق احساس انسجام درونی و پیوندهای پایدار با یک وطن واقعی یا خیالی حفظ کند و هم‌چنین نشان دهد توانایی پرداختن به منافع جمعی اعضای مجموعه اجتماعی از طریق چارچوب سازمانی داخلی توسعه‌یافته و پیوندهای فراملی را دارد (Adamson, 2007:492).

1. Alejandro Portes

2. Fiona Adamson

رابین کوهن^۱ برای تعیین نوع‌شناسی دایاسپورا پنج دسته مختلف را مشخص می‌کند: دایاسپورای قربانی مانند یهودی‌ها، آفریقایی‌ها و ارمنی‌ها، دایاسپورای کار مثل هندی‌هایی که از طریق سیستم استخدام استعماری پراکنده شدند، دایاسپورای امپراتوری مثل انگلیسی‌های مهاجر، دایاسپورای تجارت مثل لبنانی‌ها و چینی‌ها، دایاسپورای قلمرو زدایی شده مثل مردم کارائیب، سندی‌ها و پارسی‌ها (Lipsitz and Walters, 2005A:7). این گونه‌شناسی گرچه بر شرایط و علل پراکندگی اولیه تأکید دارد اما موارد دیگری را شامل می‌شود. با وجود این‌که همه دایاسپورها از همه این ویژگی‌ها برخوردار نیستند اما گونه‌شناسی کوهن توصیفی کامل است که مبنای محکمی برای تحلیل انواع مختلف دایاسپوراهای جهانی ارائه می‌دهد (Andrew Blackman, 2010).

با تحولات گسترده جهانی و افزایش مهاجرت‌های فراملی ارائه تعریفی از دایاسپورا که به‌وضوح آن را از دیگر گروه‌ها و به‌طور مشخص از مفهوم ملت جدا کند، مشکل شده است. باتلر^۲ پیشنهاد می‌کند دایاسپورا به جای این‌که به‌عنوان یک قوم تلقی شود، به‌عنوان چارچوبی برای مطالعه فرآیند خاصی از شکل‌گیری جامعه در نظر گرفته شود. (Butler, 2001B:192) دایاسپورها در عصر جهانی شدن با ملل مدرن تفاوت دارند و مفهوم ملت را هم از تعریف کلاسیک آن خارج کرده‌اند، زیرا دارای هویت‌ها و وفاداری‌های ملی متعدد بوده و در سراسر جهان به‌هم وصل هستند. به این ترتیب با وجود کسب تابعیت مضاعف و وفاداری‌های متعدد، ملت دیگر یک اصل همگن در مفهوم سنتی وفاداری به یک سرزمین خاص به نام وطن نیست. (Koinova, 2010A:4) البته جهانی شدن تأثیری همگن بر همه فرهنگ‌ها می‌گذارد، به‌طوری‌که فرهنگ کشورهای میهن و میزبان دیگر مانند گذشته متمایز نیست. از طرفی جهانی شدن رویکرد مطلق‌گرایانه در عضویت جامعه سیاسی را کاهش می‌دهد که باعث تفکیک و جداسازی هویت سیاسی از هویت قومی - فرهنگی شده و فضا را برای به رسمیت شناختن و مشارکت تنوع‌ها باز می‌کند و با مشارکت سیاسی هر چه بیشتر دایاسپورا سازگارتر است. جهانی شدن هم‌چنین باعث افزایش علاقه عمومی به مفهوم دایاسپورا شده است؛ زیرا در پی جهانی شدن تحرک مردم در ورای مرزها و تعلق آن‌ها به جوامع فراملی افزایش یافته است.

به اعتقاد یوسی و بارت^۳، دایاسپورها بازیگران فراملی غیردولتی هستند که با بازیگران دولتی تعامل دارند و در درجه اول با کشور میزبان و سپس وطنشان در ارتباط و تأثیرگذاری متقابل هستند. آن‌ها از مؤسسات کشور میزبان خود برای دفاع از اهداف میهن استفاده می‌کنند، نسبت به دولت

1. Robin Cohen

2. Kim D. Butler

3. Yossi and Barth

میزبان و منابع مادی آن نسبتاً مستقل هستند؛ فراملی و یا به بیش از یک دولت مرتبط هستند و به دنبال تأثیرگذاری بر تغییرات سیاسی هستند. آن‌ها نقش منحصر به فردی در روابط بین‌الملل دارند؛ زیرا خود را بین دو کشور می‌بینند، در دو فرهنگ سهیم هستند، سرمایه‌گذاری عاطفی در دو ملت دارند و ارتباطات اجتماعی را در دو جامعه حفظ می‌کنند (Yossi & Barth, 2003B:542).

البته برخی صاحب‌نظران روابط بین‌الملل در تلقی دایاسپورا به‌عنوان بازیگر غیر دولتی دچار تردید هستند (ذکائی، ۱۳۷۲: ۹) و دایاسپوراها را واجد هر سه ویژگی اصلی بازیگران غیردولتی یعنی استقلال از دولت، فراملی‌گرایی و آرزوهای تغییر سیاسی نمی‌دانند و معتقدند سیاست دایاسپورا مانند سیاست بین‌الملل سیستمی است که براساس مفهوم شبه‌دولتی^۱ اجرای می‌شود که به تعدادی از عوامل سیاسی وابسته است و عرصه سیاسی را ایجاد می‌کند که هم عوامل کشور مبدا و هم کشور میزبان در آن دخالت دارند. کومار^۲ سیاست دایاسپورایی را مانند شمشیری دولبه می‌داند که از یک سو دایاسپورا را در جامعه می‌آمیزد و از سوی دیگر به‌عنوان عنصری تفرقه‌افکن جامعه را از جنبه‌های ملی‌گرایانه درهم می‌شکند و باعث افزایش انحراف قومی و فراملی جامعه می‌شود (Kumar Kharla, 2020A:3).

به اعتقاد باتلر، تمایز بین برچسب‌گذاری دایاسپورایی و گونه‌شناسی دایاسپورا مهم است، زیرا این دو هدف متمایز اغلب با مبانی هویتی متعددی که برای نام‌گذاری دایاسپورا به‌کار می‌رود، در هم آمیخته و مبهم می‌شوند: مانند اطلاق هویت قومی - مذهبی به مهاجران یهودی یا اطلاق هویت مبتنی بر ملت مانند هندی‌ها؛ و هویت مبتنی بر فرهنگ مانند سیک‌ها، هویت مبتنی بر منطقه مانند مهاجران کارائیب؛ یا هویت بر اساس قاره برای آفریقایی‌ها (Butler, 2001C:192).

دایاسپوراها به‌وضوح برچسب‌هایی را بر اساس نشانگرهای مختلف می‌گیرند اما زمانی که آن نشان‌گرها به‌عنوان جایگزینی برای گونه‌شناسی خود دایاسپورا عمل می‌کنند، ایجاد یک مبنا ثابت برای گونه‌شناسی دشوار می‌شود. فرآیند بررسی ابعاد چهارگانه مطالعه مهاجران شامل دلایل و شرایط نقل مکان، روابط با وطن، روابط با سرزمین‌های میزبان و روابط متقابل در گروه دایاسپورا به ما امکان می‌دهند هر شکل‌گیری اجتماعی به‌عنوان دایاسپورا را با دیگران مقایسه کنیم. یک دایاسپورای اسارت ممکن است ماهیت بسیار متفاوتی با یک دایاسپورای تجاری داشته باشد. به‌طور

^۱ proto-political به مفهوم موجودیت شبه دولتی یا دولت مانند، یک نهاد سیاسی که یک دولت کاملاً نهادینه شده یا خودمختار را نمایندگی نمی‌کند.

^۲ Nabin Kumar Khara

مشابه، قدرت سیاسی یا اقتصادی نسبی میهن ممکن است با الگوهای خاصی از روابط متقابل در دایاسپورا مرتبط باشد.

یک نکته مهم پرهیز از التقاط در مفهوم مهاجرت و دایاسپوراست؛ زیرا در مقایسه با مهاجرت، دایاسپورا مفهومی سیاسی‌تر است و نباید این دو به یکسان تلقی شوند. مهاجرت علی‌رغم فرصت‌ها و هزینه‌های مختلفش به‌طور سنتی به عنوان یک هزینه برای جوامع میزبان تلقی می‌شود در حالی که دایاسپوراها عموماً در جایگاه مناسبی از تاثیرگذاری‌های اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و امنیتی بر جوامع میزبان و مبدا مورد تجزیه و تحلیل قرار دارند و فاقد برجسب‌های ناامنی و مایوس‌کننده‌ای هستند که به‌طور عامه به مهاجرت الصاق شده است (حاتمی، ۱۳۹۹الف: ۵).

محمدرضا حاتمی در مقاله سازه‌های متعارض دایاسپورا در کشورهای مبدأ و مقصد می‌گوید، دایاسپورا می‌تواند با شرکت در انتخابات یا پذیرش نقش‌های غیرانتخابی در دولت، به‌صورت کاملاً مستقیم در توان‌بخشی مؤسسات سیاسی شرکت کند (حاتمی، ۱۳۹۹ب: ۳). نمونه‌های بسیاری از اعضای جامعه دایاسپورا مانند حامد کرزی در افغانستان و میخائیل ساکاشویلی در گرجستان از رهبران سیاسی هستند که خود را به عالی‌ترین جایگاه‌های سیاسی کشورهای خود رساندند. دایاسپوراها همچنین به عنوان ملی‌گراهای دور از وطن، نقش مهمی در تحولات ملی‌گرایانه کشورهای خودشان دارند؛ نقش دایاسپورای کرد در درگیری‌ها در ترکیه و عراق، آلبانیایی‌تبارها در کوزوو و بیره‌های تامیل در سریلانکا از نمونه این ملی‌گراهای دور از وطن است.

نظریه‌پردازی در مورد دایاسپوراها در علوم سیاسی به معنای مواجهه با تعدادی چالش از جمله ابهامات مفهومی پیرامون است. دیدگاه‌های اثبات‌گرا با نادیده گرفتن تفاوت‌های مبتنی بر نسل، جنسیت و مکان، پیچیدگی یک دایاسپورا را ساده می‌کنند و امکان طرح پرسش‌هایی در مورد تأثیر دایاسپوراها بر دولت و فرآیندهای سیاسی درون آن، استفاده از روش‌های مقایسه‌ای و آماری و درک دایاسپوراها به عنوان بازیگران واحد یا نخبگان با هویت مشترک را می‌دهند (Kovino, 2018, B: 210). متقابلاً، دیدگاه سازه‌انگارانه با پرسش‌هایی درباره چگونگی ظهور دایاسپوراها و هویت آنها و نحوه تاثیرگذاری‌شان بر جهان سیاسی پیچیدگی بیشتری برای دایاسپورا قائل است.

در مطالعات دایاسپورا ملی‌گرایی روش شناختی دولت-ملت‌ها را به‌عنوان زمینه‌های اصلی تحلیل تجربی و چارچوب‌های مرکزی کار مفهومی مورد توجه قرار می‌دهد و اغلب دایاسپورا را به‌عنوان جمعیت‌های پراکنده بدون توجه به جایی که ساکن شده‌اند، با تمرکز بر پیوند پویا، نوستالژی، حافظه و هویت به یک میهن خاص مرتبط می‌کند (Cohen and Fischer, 2018: 4).

چارچوب گسترده تجزیه و تحلیل دایاسپورا بر میهن، سرزمین میزبان و خود گروه دایاسپورایی به عنوان سه مؤلفه ای که دایاسپوراها در آن‌ها شکل می‌گیرند، توجه می‌کند (Butler, 2001, D:189). هریک از این مؤلفه‌ها علاوه بر تاثیرات بین‌المللی، به عنوان عامل تشکیل دهنده در ایجاد و حفظ دایاسپوراها نقش دارند. به نظر می‌رسد وجه اشتراک همه تعاریف دایاسپورا سه عنصر شامل جامعه مهاجر استقرار یافته دارای هویت مشترک، دولت میزبان و سرزمین میهن است و خودآگاهی هویتی دایاسپورا عنصر محرکه نقش آفرینی آنها در نظام بین‌الملل است. نظریه‌های روابط بین‌الملل هم‌چنین نظریات متفاوتی در خصوص رابطه دایاسپورا و مهاجرت با توسعه دارند. واقع‌گراها با دیدگاه منفی قائل به کنترل مهاجرت و حفاظت از مرزها هستند، آنها دولت‌ها را نهادهایی می‌دانند که با تلاش‌هایشان برای کاهش جریانهای مهاجرت فراملی مردم و سرمایه به جغرافیای سرزمینی مشخص محدود می‌شوند (Ragazzi, 2019B:22). لیبرال‌ها به آثار مختلف مهاجرت در شکل تبادل تجربه و افزایش تخصص، ارسال درآمد به جوامع فقیر، خروج سرمایه و نیروی کار از جوامع مبدا، کاهش بیکاری در کشورهای مبدا توجه می‌کنند و نظریات انتقادی با رویکردی جامع‌تر مهاجرت را پدیده‌ای با آثار محتمل دوگانه بر توسعه کشورهای مبدا و مقصد می‌بینند. بر اساس ایده‌های انتقادی، مهاجرت هم می‌تواند باعث بهبود توسعه و هم باعث کاهش توسعه در کشور مبدا شود (حاتمی، ۱۳۹۹: ۵). در این مقاله منحصراً در خصوص دایاسپورا در نظریه‌های انتقادی بحث خواهد شد و هدف آن اثبات جایگاه دایاسپورا در نظریه انتقادی روابط بین‌الملل است.

۱. سازه‌انگاری اجتماعی^۱: تاکید بر هنجار، هویت و امنیت

سازه‌انگاری نظریه‌ای اجتماعی درباره روابط بین‌الملل است که پس از پایان جنگ سرد پدیدار شد. این نظریه بر کنش‌گران و قضایای اجتماعی تأکید دارد و در نقطه کانونی خود معتقد است که جهان به صورت اجتماعی ساخته شده است. رویکرد سازه‌انگاری به دلیل توانایی آن در تحلیل روابط بین دولت و جامعه و به ویژه تحلیل ترکیب اجتماعی روابط بین‌الملل و اتخاذ رویکردی غیرسنتی به روابط بین دولت و جامعه، نقش مهمی در نظریه‌های روابط بین‌الملل ایفا کرده است. سازه‌انگاران دیدگاه یک‌جانبه و مادی را نقد می‌کنند؛ زیرا جهان‌های سیاسی و اجتماعی نه تماماً موجودات فیزیکی هستند و نه مادی، بلکه یکی از مهم‌ترین جنبه‌های روابط بین‌الملل نیز اجتماعی است. بنابراین، رویکرد سازه‌انگاری عوامل مادی را به‌طور کامل رد نمی‌کند، بلکه پیشنهاد می‌کند که این عوامل از

¹. Social constructivism

طریق روابط اجتماعی معنای خود را پیدا کنند (Oezel, 2015 A:5-9). علاوه بر این، واقعیت اجتماعی برای هر کسی که روابط بین‌الملل را مشاهده می‌کند، ذهنی و بیرونی است. بنابراین، مطالعات انجام شده در محدوده سازهانگاری بر هنجارها، ایده‌ها و باورهای موجود در آن و ایده‌های ساخته شده توسط بازیگران عرصه بین‌المللی متمرکز است. سازهانگاری علیرغم سازگاری با تعدادی از نظریه‌های ماهوی روابط بین‌الملل، یک هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی گسترده از امر اجتماعی ارائه می‌دهد.

پدیده‌هایی مانند هنجار و هویت در اندیشه الکساندر ونت^۱ اهمیت محوری دارند. ایده‌های به‌هم پیوسته در یک جامعه، شکل و ساخت مجموعه‌ای از هنجارها را به‌خود می‌گیرند و زمانی که این ایده‌های به‌پیوسته در سطح گروه اجتماعی پذیرفته می‌شوند و خود را با نظام ایده‌ها تعریف می‌کنند و می‌شناسند، هویت آن‌ها شکل می‌گیرد و براساس این هویت، آن‌ها تعریف خود را از منافع و امنیت و جایگاه‌شان در نظام بین‌الملل در می‌یابند. سازهانگاران هویت دایاسپورا را نیز بر اساس نگرش‌ها، ایده‌ها و انگاره‌هایی می‌دانند که در محیط آنها وجود دارد و نظام هنجاری آن‌ها را بر می‌سازد (سلیمی، ۱۳۸۶: ۴). آن‌ها با تأیید هویت و تعامل داخلی بر رفتار بین‌المللی کشور، بر نقش دایاسپوراها برای توازن قدرت به‌نفع کشورهای میهن تأکید می‌کنند. البته سازهانگاران معتقدند هویت همیشه تعیین‌کننده منافع نیست و گاهی نشان‌دهنده علایق هم هست و لذا مشارکت دایاسپورا در وطن می‌تواند ذیل عامل علائق هویتی تفسیر گردد (Yossi and Barth, 2003C:552).

از آنجایی که هویت ملی هم متغیر و هم منبعی است که می‌تواند سیاست را هدایت کند، گروه‌های مختلف اهمیت متفاوتی برای آن در نظر می‌گیرند؛ مخصوصاً کسانی که فاقد آن هستند، ارزش بیشتری برای هویت قائل هستند. در این مورد، دایاسپوراها خارج از دولت اما در داخل مردم اغلب به هویت ملی اهمیت بیشتری نسبت به افراد داخل دولت می‌دهند. در حالی که خودی‌ها هویت ملی خود را در زندگی روزمره خود تجربه می‌کنند، دایاسپوراها به‌طریق ضعیف‌تری آن را حس می‌کنند. بنابراین، دایاسپوراها در تلاش برای شکل‌دادن به هویت ملی هستند، نه آن‌قدر که از طریق آن اهرمی برای منافع خود به‌دست آورند بلکه علاقه آن‌ها به تضمین و حفظ هویتی است که تصویر خود را از طریق آن تداوم بخشند (Yossi & Barth, 2003E:459). هویت جزء حیاتی دایاسپوراهاست که آن‌ها را از واقعیت فیزیکی پراکندگی به واقعیت روانی اجتماعی دایاسپورا تبدیل می‌کند. تشکیل هویت مستلزم خودآگاهی یک گروه به‌عنوان دایاسپورا و ایجاد ارتباط درون‌گروهی مبتنی بر اشتراکات تاریخی و وطن مشترک است. (Butler, 2001F: 189).

^۱. Alexander Wendt

فیونا آدامسون^۱ در تحقیقات گسترده خود درباره دایاسپورا، معتقد است احساس تعلق یک فرد به یک گروه قومی، ملی یا مذهبی خاص اغلب کاملاً ذهنی است (Adamson, 2016). در واقع، می‌تواند در طول زمان و در فضا متفاوت باشد. این عنصر تعلق است که تلاش‌ها برای تعیین تعریف دایاسپورا را پیچیده می‌کند، زیرا تعیین اندازه وابستگی به یک وطن واقعی یا خیالی در معرض تغییر دشوار است و همه کسانی که از مکانی به مکان دیگر مهاجرت می‌کنند، ارتباط قوی با مکانی که ترک کرده‌اند، حفظ نمی‌کنند. و با این حال، بسیاری از مردم می‌توانند یک هویت شخصی، عاطفی و سیاسی قوی با یک وطن واقعی یا خیالی احساس کنند که هرگز در آن زندگی نکرده‌اند یا حتی پا در آن نگذاشته‌اند. این بدان معنی است که تعاریف دایاسپورا که فقط بر قومیت یا منشاء ملی تکیه می‌کنند، می‌توانند گمراه‌کننده یا مشکل‌ساز باشند. آن‌ها مقوله خاص را برای تعریف یک گروه ضروری می‌سازند و زمینه سیاسی بزرگتر، از جمله سیاست‌های داخلی و تفاوت‌هایی که به توضیح چگونگی شکل‌گیری و حفظ هویت‌های دایاسپورا یک کمک می‌کند و هم‌چنین دلیل محو شدن یا بی‌اهمیت شدن آن‌ها را نادیده می‌گیرند.

بر اساس سازه‌انگاری، اولاً منافع برون‌زا و ثابت فرض نمی‌شوند، بلکه درون‌زا و متغیر هستند و ثانیاً منافع ملی متغیرهایی هستند که عمدتاً تحت تاثیر هویت ملی قرار دارند. علاوه بر این، خود هویت نیز متغیری است که توسط (هنجارهای) نیروهای بین‌المللی و داخلی شکل گرفته است. تغییر هویت دولت، یا تغییر در هویت دولت، بر منافع یا سیاست‌های دولت‌ها تأثیر می‌گذارد. بنابراین برای درک رفتار بین‌المللی یا تصمیم‌گیری در سیاست خارجی باید فراتر از منافع، بر هویت و نحوه شکل‌گیری متغیر مستقل تمرکز کرد. (Yossi & Barth, 2003D:548). برای جامعه دایاسپورای مستقر در کشورهای لیبرال، پذیرش یک روایت سازه‌انگاره از چگونگی تعریف و شکل دهی به منافع ملی مستلزم مواضع و نگرش‌های منطبق با ارزش‌های میزبان مانند دموکراسی، حقوق بشر، احترام متقابل و برابری جنسیتی است که دولت میزبان در خارج از کشور دنبال می‌کند. بر اساس این معیار، یک گروه مدنی در صورتی که طرفدار علل یا ابزارهای مغایر با این ارزش‌ها باشد، جایی در گفت‌وگوی ملی درباره سیاست خارجی ندارد (Brender, 2011:18).

یک حوزه کلیدی دیگر تحقیقات سازه‌انگاری در رابطه با امنیت است و روشن می‌کند که واقعیت اجتماعی از طریق گفتمان ساخته می‌شود؛ سازه‌انگاران تأکید می‌کنند که علی‌رغم انواع خطرات در جهان، تنها برخی از آن‌ها از طریق گفتمان متمرکز شده‌اند. هر هویتی، خواه یک فرد؛

¹. Fiona Adamson

یک دولت؛ یا گروه اجتماعی دیگر؛ همیشه در رابطه با یک‌سری تفاوت‌هایی که برای وجود آن‌ها ضروریست و از نظر اجتماعی به رسمیت شناخته شده‌اند، تثبیت می‌شود (Oezel, 2015B). بنابراین، نامی‌ها نه تنها به ساخت هویت‌ها مرتبط هستند، بلکه اثری از فرآیند شکل‌گیری هویت به‌وسیله «سیاست‌های دیگری» هستند، زیرا نه تنها خود را از «دیگری» متمایز می‌کنند، بلکه به صورت سلسله‌مراتبی نیز این کار را انجام می‌دهند.

سازمانگاران امنیت اجتماعی را عبارت از پایداری برای تکامل الگوهای سنتی زبان، فرهنگ، انجمن و هویت مذهبی و ملی در دنیای جهانی شده و به‌هم پیوسته می‌دانند. در حالی که بازیگران دولتی کشورهای صنعتی معمولاً مرزهای خود را برای تجارت، امور مالی و نیروی کار باز می‌کنند. آن‌ها بر این باورند که امنیت اجتماعی بیشتر با باز کردن مرزها برای انسان‌ها تهدید می‌شود؛ زیرا تصور می‌شود این مرزهای باز منجر به افزایش احتمال از دست‌دادن هویت جمعی می‌شوند (Oezel, 2015C). این بعد امنیت مسلماً برای بازیگران دولتی با انتخاب نوع خاصی از مهاجرت بین‌المللی ناسازگار است و در نتیجه منجر به حمایت جمعی و مشروعیت بخشیدن به سیاست‌های مهاجرتی خاص می‌شود.

در مجموع، آشکار شده است که رویکرد سازمانگاری برای به دست‌آوردن بینشی در مورد چگونگی پیوند بین مهاجرت و امنیت و سیاست‌های مهاجرت ناشی از آن بسیار مفید است؛ زیرا از این تصور که منافع دولت صرفاً به حداکثر رساندن قدرت مادی است فراتر می‌رود. اما چارچوبی را ارائه می‌دهد که تلاش می‌کند نشان دهد واقعیت اجتماعی ساخته شده و به شدت تحت تأثیر روابط قدرت است. در اصطلاح ساخت‌گرایانه، قدرت صرفاً مبنای مادی ندارد، بلکه عمدتاً اقتدار تعیین معانی مشترکی است که هویت‌ها، منافع و عملکرد دولت‌ها را تشکیل می‌دهند. بنابراین، نیروهای اجتماعی و درونی که هویت ملی را شکل می‌دهند، بازیگرانی هستند که بر شکل‌گیری اقتدار تأثیر می‌گذارند. لذا یک ویژگی همیشگی همه سیاست‌های داخلی این است که رقابت برای تصاحب پویایی هویت ملی وجود داشته باشد. با تخصیص پویایی، یک بازیگر نه تنها اقتدار تعیین هویت ملی را به دست می‌آورد، بلکه سیاست‌های دولت را به سمت سازگاری یا به ظاهر سازگار بودن با هویت غالب هدایت می‌کند (Yossi and BarthE, 2003:458).^۱

^۱. لازم است در اینجا به امنیت انسانی در نظریات باری بوزان (Barry Gordon Buzan) که به ساخت نظریه امنیتی معتقد است اشاره کنیم. بوزان امنیتی ساختن هر پدیده را شامل سه جزء بازیگر امنیتی ساز، پدیده امنیتی و مخاطب آن می‌داند. در این چارچوب امنیت به دو عامل زبانی- دستوری (بعد داخلی) و زمینه‌ای اجتماعی (بعد خارجی) بستگی دارد. هر مسأله‌ای قابلیت امنیتی شدن را دارد به شرطی که بتوان آن را به نقطه‌ای رساند که به‌عنوان تهدید وجودی پذیرفته گردد؛ یعنی پدیده را بر تهدید وجودی منطبق کرد (جانباژ و ملکی، ۱۳۹۳، ب: ۱۱۸).

نیاز به بازاندیشی و مفهوم سازی مجدد برخی از رایج ترین فرضیات در مورد پایه‌های جامعه و تعاملات بین اعضای آن زمانی آشکار می‌شود که از زاویه دیدگاه سازه‌انگراانه دیده شود. یکی از چیزهایی که باید مورد بازنگری قرار گیرد این است که آیا تقابل بین دوتایی قدیمی "ما" و "آن‌ها"، یعنی بین ساکنان مستقر و دایاسپورا، غیرمهاجران و مهاجران، هنوز مرتبط است یا خیر. دایاسپوراها به دیگران تعبیر می‌شوند و تصویر ذهنی اولیه این است که آن‌ها مخرب تاریخ و میراث هویتی جوامع پذیرنده هستند (Oezel, 2015D:4). سازه‌انگاران بر این باور هستند که درک فرآیندهای فرآیند ساخت دایاسپورا^۱ مستلزم جابجایی روش شناختی از تجزیه و تحلیل دایاسپورا به عنوان یک مقوله پیشینی به تحلیل رویه‌های اجتماعی است که دایاسپوراها از طریق آن‌ها تشکیل می‌شوند (Mottin, 2012). به این ترتیب، ساختار یک دایاسپورا باید در بافت مکانی و تاریخی خاصی که در آن ظاهر می‌شود، تحلیل شود. هستی‌شناسی آن‌ها با این شناخت شروع می‌شود که دایاسپوراها موجودات سیاسی-اجتماعی شناور آزاد و مستقلی نیستند. این هستی‌شناسی مستلزم شناخت روابط پیچیده قدرت اجتماعی بین دولت‌های «میهن» و «میزبان» دایاسپورا و بومی سازی فضای خاصی است که ساخت دایاسپورا در آن صورت می‌گیرد؛ زیرا دایاسپوراها به صورت محلی ساخته شده‌اند و محلی هم فکر می‌کنند، حتی اگر جهانی عمل کنند.

از دیدگاه سازه‌انگاری، دایاسپورا به موضوع مهمی در گفتمان سیاست خارجی دولت‌های ملی تبدیل شده‌است و هم‌چنین نقش مهمی در تقویت روابط دوجانبه بین دولت-ملت‌ها ایفا می‌کند. ظرفیت دایاسپورا هم در محافل سیاسی و دانشگاهی و هم در بین خود اعضای دایاسپورا به رسمیت شناخته شده و سیاست خارجی دیگر تنها حوزه دیپلماتیک نیست و در عوض، سازمان‌ها و اعضای جامعه دایاسپورا نقش مهمی در ترویج همکاری‌های دوجانبه قوی‌تر، عمیق‌تر و مؤثرتر با کشورهای مبدأ خود دارند. مشارکت‌هایی که بر روی پیوندهای موجود با کشورهای مبدأ ایجاد می‌شوند و از استعدادها، خلاقیت‌ها، منابع و شبکه‌های جوامع دایاسپورا استفاده می‌کنند، بخش حیاتی از فرآیند سیاست خارجی هستند (Kumar Karla, 2020B:3).

می‌توان نتیجه گرفت که سازه‌انگاری می‌تواند نقش و تاثیر عوامل جدیدی مانند دایاسپورا، پناهندگان و مهاجران را درک کند؛ زیرا معتقد است که دولت‌ها، عوامل و ساختارهای دائمی درگیر تعامل متقابل با هم هستند. علاوه بر این، رویکرد سازه‌انگاری اجتماعی تأثیر دایاسپورا و مهاجران را نه تنها با دلایل اقتصادی، بلکه با هویت‌ها و هنجارها نیز توضیح می‌دهد (ذکائی، ۱۳۷۲ الف: ۶۸).

^۱. Diasporization

۲. پسااستعماری^۱: هویت و تعلق

مهاجرت و دایاسپورا به‌عنوان یک محرومیت بازمانده از استعمار قدیم موضوع مطالعات پسااستعماری در روابط بین‌الملل است. یک هدف کلیدی پسااستعمار، تسهیل پیشرفت گذشته از میراث استعمار است و راه‌های متعددی برای دستیابی به آن ارائه می‌دهد. یکی از این راهبردها شامل بازکردن فضای صحبت برای «دیگری» محروم است که حق رأی ندارد. (Butt, 2011A)

اسپیواک^۲ ضمن رد روایت‌های غربی، استدلال می‌کند که دانشمندان غربی موضوعات غیرغربی را نادیده می‌گیرند و از مسئولیت خود در قبال مستضعفان شانه خالی می‌کنند. چاکرابارتی^۳ رویکردی جایگزین برای پسااستعمار ارائه می‌دهد و اثرات مخرب دیدگاه اروپامحور از تاریخ را به چالش می‌کشد. او رویکردی را برجسته می‌کند که متون تاریخی اروپایی هم‌چنان به‌عنوان پایه‌های تفکر سیاسی مدرن تجلیل می‌شوند، در حالی که از نظر او، متون غیر اروپایی آثار تاریخی به حساب می‌آیند. علاوه بر این، تاریخ غالب اروپامحور با اندازه‌گیری پیشرفت فرهنگ‌های دیگر بر حسب فاصله آن‌ها از مدرنیته غربی از ساختارهای قدرت نژادپرستانه حمایت می‌کند. از این ایدئولوژی پیشرفت برای توجیه استعمار استفاده می‌شد و جوامع خاصی را که هنوز برای خودگردانی آماده نمی‌دانستند، به اتاق انتظار تاریخ می‌سپردند (Butt, 2011 B).

در مطالعات پسااستعماری، هویت و تعلق موضوعات کلیدی و مرکزی برای پرداخت به بحث دایاسپورا می‌باشند. طیف وسیعی از نظریه‌پردازان مطالعات فرهنگی و مطالعات پسااستعماری عمدتاً به بحث درباره راه‌حل‌های احتمالی برای برقراری پیوندهای جدید میان مهاجران و محیط زندگی، ریشه‌ها، زبان و فرهنگ بومی و نیز زبان و فرهنگ کشور میزبان می‌پردازند. فصل مشترک این نظریات پاسخ به این سوال است که مهاجرانی که به هر دلیل از سرزمین خود رانده شده‌اند و در جای دیگری سکنی گزیده‌اند، چگونه می‌توانند با گذار از احساس عدم تعلق به احساس استقرار یا تعادلی میان محیط زندگی، هویت و فرهنگ برسند. راه‌کارهای ارائه شده برای گذار از احساس تبعید، معمولاً رویکردی چندفرهنگی به موضوع داشته‌اند، به این معنا که اصل هم‌زیستی فرهنگی و نقاط مشترک و متفاوت میان فرهنگ‌ها را در نظر گرفته‌اند (بوربور، ۱۳۹۳ الف: ۸). یی‌فو توآن^۴ اذعان می‌کند: «هویت را می‌توان به‌عنوان حسی تعریف کرد که افراد از طریق احساسات ذهنی خود بر

1. Postcolonialism

2. Gayatri Chakravorty Spivak

3. Dipesh Chakrabarty

4. Yi-Fu Tuan

اساس تجربیات روزمره و روابط اجتماعی گسترده‌تر از خود می‌سازند. بنابراین، هویت مبتنی بر هیچ مفهوم اولیه‌ای نیست و از نظر بیولوژیکی تعیین نشده است. هویت دائمی نیست، بلکه در یک جریان دائمی و تا حد زیادی وابسته به تعامل اجتماعی است زیرا ما با تجربه‌های جدید روزانه، محیط‌های اجتماعی را همیشه تغییر می‌دهیم» (Kropf, 2011: 30).

مطالعات پسااستعماری هم‌چنین دایاسپورا را به‌عنوان بیگانه تنها توصیف می‌کنند. این مطالعات در آمریکا به‌ویژه در میان جامعه سیاه‌پوستان هویت سیاه‌پوست را مورد توجه قرار می‌دهد و آن را در صحنه آمریکا با مفاهیمی مانند نفرت نژادی، طرد، نادانی، جداسازی، تبعیض، بردگی، قتل، صلیب‌های آتشین و ترس تعریف می‌کند که با تجربه انقیاد و خشونت نژادی مشخص می‌شود که در آن سیاه‌پوستان در یک فاصله روان شناختی با سرزمینی که در آن زندگی می‌کنند قرار دارند. (Lipsitz & Walters, 2005B: 7). آن‌چه ادبیات پسااستعماری نویسندگان سیاه‌پوست آمریکا را می‌سازد احساس نژادی نیست بلکه وضعیت اجتماعی برخاسته از نفرت نژادی است که مشخصه زندگی آمریکایی است. هویت دایاسپورای آفریقایی یا ملی‌گرایی سیاه‌پوستان هم از میل و مبارزه برای آزادی و هم از سرنیزه و حکومت اوباش زاده می‌شود. یعنی هویتی زاده می‌شود که هم با ظلم و هم در مقاومت در برابر ظلم ایجاد می‌شود (Lipsitz & Walters, 2005C: 7). فمینیست‌های پسااستعماری هم معتقدند نژادپرستی همیشه با جنسیت و تبعیض جنسی مرتبط بوده و زنان رنگین پوست از بار مضاعفی رنج می‌برده‌اند. بدن زن سیاه‌پوست مستعد شیء‌سازی از طریق «نگاه مردانه» بوده که مشخصه‌ی ارزش‌های مردسالاری و استعمار سفیدپوستان است. شیفتگی به بدن زن سیاه‌پوست نیز با استعمار آغاز شده و برده‌داری و رژیم استعماری بدون شک یک رابطه قدرت شهوانی بین ارباب استعمار و سوژه ایجاد کرده است (Kropf, 2011 B: 22).

۲-۱. ناخانگی در نظریه تکثرگرایی

اندیشه تکثرگرا مبتنی بر هم‌زیستی چند فرهنگی و ارتباطات سیال و نزدیک فرهنگ‌ها، عرصه دیگری از مداخلات پسااستعماری در حوزه دایاسپوراست. اصطلاح ناخانگی^۱ که در مطالعات پسا استعماری امروزه بارها به‌کار گرفته شده براساس مفهومی است که مارتین هایدگر در اثر خود به نام گفتاری در باره اومانیسیم^۲ از بحران فزاینده در شرایط انسانی در دنیای مدرن از آن صحبت می‌کند.

^۱. Unhomely

^۲. Brief uber den Humanismus

او به این موضوع با استعاره «بی‌خانمانی»^۱ اشاره می‌کند و آن را عامل اساسی‌تر چیزی می‌داند که نیچه آن را «نیپیلیسم» و مارکس «بیگانگی» می‌داند. (Pedersen, 2001: 2) ناخانگی به تعبیر هایدگر، حسی است برآمده از اضطراب انسانی که از دازین^۲، به مفهوم ادراک هستی خاص انسان، ناشی می‌شود. ادراک هستی از خودآگاهی انسان به وجودش در جهان بوجود می‌آید و اضطراب، این ادراک هستی انسان را به چیزی که در مورد آن نگران است، برمی‌گرداند. (Gholami: 2020, 32).

هایدگر احساس در خانه نبودن را پیشامدی می‌داند که در شرایط ترس یا اندیشناکی بر انسان غلبه می‌کند و تأکیدی است بر نوعی عدم قطعیت که از ویژگی‌های هستی انسان است (بوربور، ۱۳۹۳، ب: ۱۰). فروید نیز این مفهوم را یک وضعیت ذهنی می‌داند که انسان هنگام خروج از وضعیت آشنا و شناخته شده به آن می‌رسد. جین مور^۳ معتقد است خانه نه تنها به معنای یک مکان فیزیکی است، بلکه نشان دهنده مرکز فعالیت‌ها، منبع هویت، تعلق به گذشته، هدفی برای رشد فردی و اجتماعی، وضعیت انتزاعی از وجود و یک مفهوم حقوقی است. خانه تنها زمانی قابل تعریف است که در مقابل ناخانگی قرار گیرد. ناخانگی را می‌توان به‌عنوان شرایط جدایی از جامعه در نظر گرفت که مشخصه آن فقدان پیوندهای وابستگی است که افراد را به ساختارهای اجتماعی آنها پیوند می‌دهد. مور می‌گوید ناخانگی به جای نداشتن جایی برای خواب، پیامدهای تعلق به هیچ جا را به همراه دارد. برای برخی، ناخانگی ممکن است بیشتر به دلیل کمبود مزن مسکن مقرون به صرفه دائمی باشد، برای دیگران، ممکن است مفهوم اجتماعی عمیق‌تر و به معنی «ناتوانی در خانه‌بودن و ناتوانی احساس ارتباط از طریق خانه، محله و اجتماع» باشد. ناخانگی ممکن است نمایان‌گر غیبت بزرگ‌تری به معنی از دست دادن تعلق اجتماعی و فرهنگی و نوعی طرد اجتماعی باشد، زیرا به هویت فرد، مکان و بافت اجتماعی پیوند می‌خورد و برجسته می‌شود (Kropf, 2011C: 36).

ادوارد سعید^۴، بیل اشکرافت^۵ و رابرت یانگ^۶ اندیشمندانی هستند که ناخانگی و عدم تعلق را مبنای استمرار قدرت‌طلبی استعمارگران می‌دانند (ابهری لاله، اسدی امجد: ۱۳۹۹، ۴).

براساس نظریه هومی بابا^۷ مفهوم خانه یا میهن کاملاً زائد است و لازم است از احساس بی‌خانگی یا در خانه نبودن به احساس ناخانگی رسید. این نظریه ثمره نگرش ساخت‌زدای هومی بابا و تلاش او

1. Homelessness

2. Deasin

3. Moore, Jane

4. Edward Said

5. Bill Ashcroft

6. Robert Young

7. Homi K. Bhabha

در واسازی مفاهیم پایدار است. مفهوم ناخانگی به معنای بی خانگی نیست، و نمی توان ناخانه را در تقسیم متعارف زندگی اجتماعی به حوزه فردی و حوزه عمومی گنجانند، بلکه ناخانگی به یک روش زندگی اطلاق می شود که تمام مرزهای فضایی و مکانی را می شکند و از آن ها فراتر می رود (بوربور، ۱۳۹۳: پ: ۱۰).

اصل پایداری و مطلق بودن تعریف خانه به معنای محلی ریشه دار و با ثبات شکسته شده و به تبع آن اندیشه نیاز انسان به تعلق داشتن به سرزمین یا خانه زیر سؤال رفته است. از طرفی هویت که متشکل از مؤلفه های گوناگون فرهنگ و زبان و قومیت است، نمی تواند در قالبی از پیش تعیین شده استمرار یابد. از این منظر هم هویت، هم فرهنگ و هم خانه، مفاهیم و پدیده هایی متغیرند و مرز و مکان مشخصی برای آن ها وجود ندارد (بوربور، ۱۳۹۳: ت: ۱۰) میهن را هم می توان به عنوان استعاره و نه سرزمین فهمید و لازم نیست دایاسپورا با یک دولت ملی شناسایی شود، بلکه باید خود را به عنوان یک گروه جمعیتی ایجاد کند (Kropf, 2011D:7).

برای بابا، می توانیم تجربه مهاجرت را جایگزین ایده های قدیمی تعلق و هویت، به ویژه ایده های ملی گرایانه ببینیم. او در «ملت های مضطرب، دولت های عصبی»^۱ (Uddart, 2006:57)، می نویسد که «آرزوهای ملی گرایانه ارزش های مدنیت را به اشکال جدایی طلبی قومی تبدیل می کنند و احساس اجتماع با بحران کمونالیسم جایگزین می شود. شهروندی برای مهاجران به معنی وطن نیست، بلکه تجربه ای از مهاجرت، تبعید، دایاسپورا و جابجایی فرهنگی است» (Hall, 1990). دایاسپوراها هم اغلب شبیه تبعیدیان به نظر می رسند و تبعید شکافی است غیر قابل التیام بین یک انسان و یک مکان بومی، بین «خود» و خانه واقعی اش که غم و اندوه اساسی آن هرگز قابل غلبه نیست. ملی گرایی از دایاسپوراها تبعیدی می سازد و به طور دقیق مرز بین «ما» و «بیگانه ها» را قلمرو خطرناک عدم تعلق تعریف می کند (Kropf, 2011E:38).

هومی بابا، نقل مکان خانه و دنیا همان ناخانگی را فرصتی برای رسیدن به وضعیت آغازهای فراوطنی و بین فرهنگی تعبیر می کند. آغازهای فراوطنی تعبیری برای خلاقیت و ظهور پدیده های فرهنگی تازه است. به عبارتی دیگر، مفهوم ناخانگی را می توان رشد آگاهانه احساس عدم تعلق تعبیر کرد که به نوعی زندگی در قالب های شناخته شده با مرزبندی های ثابت را رد می کند و در عوض، زندگی بر روی خطوط مرزی و تاثیرپذیری مداوم از دو سوی مرزها را می ستاید. دایاسپوراها مقوله های ثابت را به طرق مختلف سیاسی، سرزمینی، فرهنگی و روانی بر هم می زنند. آنها مرز را

¹. Anxious Nations, Nervous States

که مرکز تعریف خودی - دیگری و امن و ناامنی است بر هم می‌زنند (Kropf, 2011F: 13) و با کم‌رنگ شدن مرزبندی‌ها در دنیای پسا مدرن هم‌راستا هستند. هومی بابا فرهنگ ترکیبی یا هویت ترکیبی را ویژگی دنیای فرهنگی پسا استعماری می‌داند که به خلق پدیده‌های فرافرنگی در مرز میان فرهنگ استعمار شده و استعمارگر اشاره دارد. (بوربور، ۱۳۹۳، ت: ۱۰).

جمع‌گرایی فرهنگی در عصر جهانی شدن جغرافیا را از بین برده و یا به شدت کم‌رنگ کرده است. جهانی شدن به معنی فشردگی زمان و مکان و ادغام فرد در جامعه جهانی باعث می‌شود که نقش خانه و میهن به‌عنوان محل تعلق و امنیت و هویت کم‌رنگ شود. مکان ممکن است با ایمنی، امنیت و حضور در خانه همراه باشد اما ممکن است با احساس زندانی بودن و انزوا نیز مرتبط باشد. مکان «با فشار اجتماعی و همبستگی اجباری‌اش، می‌تواند خفه‌کننده تلقی شود (Kropf, 2011G: 7).

لذا خانه هم باید به‌عنوان یک پدیده سیال و نه مکانی ثابت دیده شود. این نظریه به کم‌رنگ شدن اهمیت سرزمین و پر رنگ شدن هم‌زیستی و آمیزش فرهنگ‌ها توجه می‌کند. مهاجرت هم نه تنها تبعید نیست بلکه پیش زمینه‌ای برای شکل‌گیری هویت جهانی است. ادوارد سعید در نظریه مقاومتی استدلال می‌کند گسست از تعلق عامل استمرار استعمارگری است و باید مقاومت کرد. او لامکانی و ناخانگی را تشویق نمی‌کند؛ زیرا موجب بی‌تفاوتی به فرهنگ بومی می‌شود (بوربور، ۱۳۹۳، ت: ۱۰).

۲-۲- هویت فرهنگی

یک وجه دیگر مطالعات پسا استعماری توجه به مؤلفه‌های نژاد، قومیت و هویت فرهنگی و تاثیرگذاری آنها در روابط بین‌الملل است. حداقل دو روش متفاوت در مورد «هویت فرهنگی» وجود دارد. موضع اول هویت فرهنگی را بر حسب فرهنگ مشترک، نوعی «یک خود واقعی» جمع‌ی، پنهان در درون بسیاری از «خود»های سطحی‌تر یا مصنوعی‌تر یا تحمیلی که افراد دارای تاریخ و اجداد مشترک دارند، تعریف می‌کند. دیدگاه دوم مرتبط اما متفاوتی از هویت فرهنگی وجود دارد. این موضع دوم تشخیص می‌دهد که علاوه بر بسیاری از نقاط شباهت، نقاط بحرانی عمیق و قابل توجهی نیز وجود دارد که تفاوت آن‌چه ما واقعا هستیم را نشان می‌دهد. این هویت فرهنگی متعلق به آینده است از قبل وجود نداشته و فراتر از مکان و زمان است (Ferreira, 2018: 5). از دیدگاه فرهنگ‌گرا،

نژاد برساخته‌ای است که به نقاط شناسایی در حال تغییر و ناتمام اشاره دارد. مدرنیسم «نژاد»^۱ را یا در زیر «قومیت»^۲ قرار می‌دهد، یا به‌طور تعبیری از «قومیت» یاد می‌شود. قومیت به‌عنوان اصطلاحی برای هویت فرهنگی جمعی استفاده می‌شود. در حالی که نژاد «آنها» را از بیرون دسته بندی می‌کند، قومیت برای ارزش‌ها و باورهای مشترک، تعریف خود یک گروه، «ما» استفاده می‌شود (Kropf, 2011H:19). ون دن برگه^۳ ادعا می‌کند که تفاوت اصلی بین این دو مفهوم این است که قومیت از نظر اجتماعی اما بر اساس معیارهای فرهنگی تعریف می‌شود در حالی که نژاد از نظر اجتماعی اما بر اساس معیارهای فیزیکی تعریف می‌شود. سازندگان اجتماعی و همچنین فرهنگ‌گرایان دیدگاه نظریه‌پردازانی را که به مفهوم بیولوژیکی نژاد اختصاص داده‌اند، زیر سوال می‌برند. با این حال، رویکرد بیولوژیکی ظاهر فیزیکی را عامل اصلی برای ساخت هویت می‌داند و به ویژه در میان افرادی که دیدگاه‌های نژادپرستانه دارند، هنوز کاملاً رایج است. نژادپرستی ریشه در گذشته استعماری دارد و مبتنی بر کاهش ارزش دیگری و بر این مفهوم است که نژادپرست و قربانی یک زوج ساختاری را تشکیل می‌دهند که در آن نژادپرست دوست داشتنی است، زیرا قربانی منفور است. دنیای نژادپرست اخلاقی است در حالی که دنیای قربانی شرور است. ادعا شده که نژادپرستان افرادی هستند که می‌ترسند چون احساس می‌کنند ضروریست از هویت فردی و هویت جمعی، در برابر همه کسانی که از جاهای دیگر آمده‌اند و به آن تعلق ندارند باید دفاع کرد (Kropf, 2011I:21).

۳. پسا ساختارگرایی

با ظهور فن‌آوری‌های جدید حمل و نقل و ارتباطات، مفاهیم سنتی هنر و فرهنگ که برآمده از بافت‌های محدود ملی و فرهنگی هستند، تحت فشار فزاینده قرار گرفته‌اند و دولت-ملت به‌عنوان واحد تجزیه و تحلیل ممتاز که صرفاً از درون تعریف می‌شود، به‌طور گسترده مورد مناقشه قرار گرفته است. واحدهای تاریخی، حدود و مرزها را نمی‌توان تثبیت شده در نظر گرفت، بلکه باید در معرض بررسی و بازاندیشی با دیدگاه ارتباط و تبادل بین مردم و فرهنگ‌ها قرار گیرد. در واقع، مفاهیم «تفاوت» و «دیگری» از طریق تعاملات و روابط بین افراد تولید می‌شوند و نه در انزوا.

1. race

2. ethnicity

3. Van den Berghe

محققان پسا ساختارگرا با عینک گفتمان، متن‌گرایی و عدم قطعیت، مداخلات خود در حوزه دایاسپورا را شکل می‌دهند. آنها دایاسپورا و دایاسپورا بودن را معلول کنش‌های گفتاری و ادعاهایی می‌دانند که توسط بازیگران اجتماعی خاص در زمینه‌های تاریخی - اجتماعی خاص مطرح می‌شوند و به گونه‌ای طراحی شده‌اند که تأثیرات سیاسی متمایزی داشته‌اند (Ragazzi, 2017, C, 21). دایاسپورا نه تنها یک برجسب بلکه دالی نمادین و باردار است که برای تعیین جمعیت‌های پراکنده که در سرزمینی دور به صورت مشروع زندگی می‌کنند، در حال تکثیر است. هر زیست دایاسپورایی مستلزم مواجهه با فرهنگی جدید و عموماً متفاوت است و هر تجربه مهاجرت، چالشی را بر عادت‌واره‌ها، سلیقه‌ها و یا سبک‌های زندگی مهاجران بر جای خواهد گذاشت. از جمله آثار مهاجرت که دلالت‌های ویژه‌ای بر ارتباط شهروندی، اخلاقی، هنجاری و البته رفتاری مهاجرین با جامعه میهمان و میزبان دارد، شکل‌گیری و یا تقویت ارزشهای جهان وطنی است. تجربه مهاجرت استعداد تلاقی هویت‌های فردی و اجتماعی و درک متفاوت از معنا و هویت مکانی را برای مهاجران فراهم می‌سازد (ذکائی، ۱۳۷۲، ب: ۶).

در فهم دایاسپورا، پسا ساختارگراها بر این نکته تأکید دارند که چگونه ملیت از روزنه‌ای سیاسی و فرهنگی در درون و بین ملت‌ها نهادیه شده است. به اعتقاد پسا ساختارگرایان گفتمان دایاسپورا به این دلیل استفاده می‌شود که با تغییرات در ایزه‌ها و شیوه‌های اشکال معاصر قدرت، که به تدریج کمتر بر سر قلمرو و بیشتر بر جمعیت است، تناسب دارد. در جهانی که هنوز بر اساس اصول حاکمیت ارضی نظم می‌یابد و جریان‌های مهاجرت در آن نفوذ می‌کند، گفتمان دایاسپورا تنش بین ماهیت فزاینده فراملیتی اهداف و عملکردهای دولتی و اصل احترام به حاکمیت سرزمینی را حل می‌کند (Ragazzi, 2017 D:24).

۱-۳- جهان وطنی

یکی از مفاهیمی که پسا ساختارگراها به آن توجه نشان می‌دهند و ارتباط مستقیمی با دایاسپورا دارد، جهان وطنی است. تلاقی ماهیت هنجاری، سیاسی، اخلاقی و البته رفتاری جهان وطنی، تنوع رویکردها در سنت‌های رشته‌ای به آن و تنوعات و مرزبندی‌های لغزان و مبهم این مفهوم تعریف آن را دشوار می‌سازد. جهان وطن در کلی‌ترین نگاه، شهروند جهان است، با این حال، برخلاف شهروندی که علاوه بر وجه عاطفی و حسی، وجه حقوقی و قانونی را نیز در بر دارد و واجد حقوق و تعهداتی تعریف شده و مشخص است، در جهان وطنی که بستر بسط افق‌های سیاسی و اخلاقی افراد،

جوامع، سازمان‌ها و نهادهاست وجه اخلاقی، عاطفی و نگرشی غالب است. شخصیت جهان وطن با به تعلیق قرار دادن جاذبه‌های محلی و آشنا، تفاوت‌ها را بیشتر فرصتی برای ارتباط می‌یابد، تا برای جدایی. در عصر پیوندهای متقابل جهانی، افراد بدون پیوندهای محلی، بالفصل عینی و یا انحصاری زیست می‌کنند و یا می‌بایست زیست کنند. در جامعه بدون مرز تشکیل شده از غریبه‌ها، مرز بین غریبه و محلی، محلی و جهان وطن، دوست و دشمن، متمدن و وحشی، غرب و بقیه منسوخ می‌شود (Kropf, 2011K:7)

راگاتزی^۱ استدلال می‌کند که دولت‌ها به طور فزاینده‌ای با فراملی شدن جمعیت‌هایشان سازگار می‌شوند، و شیوه‌های دولتی را برای دنباله روی شهروندان در مسیرهای فراملی‌شان، بازتعریف می‌کنند. به دور از به فعلیت رساندن یک آرمان جهان وطنی که تنوع را می‌پذیرد این توزیع مجدد قدرت دولتی، مرزهای جمعیتی را به گونه‌ای بازتعریف می‌کند که کمتر به عنوان جوامع سرزمینی، «که با یک رابطه جهانی شهروندان با دولت تعریف می‌شوند، اداره می‌شوند»، بلکه به طور فزاینده به عنوان جوامعی با نماد اصل و نسب، قومیت یا فرهنگ، تعریف می‌شوند. بنابراین، برخلاف تصور رایج، دایاسپوراها از منطق قدرت حاکمیتی نمی‌گریزند یا سرپیچی نمی‌کنند، بلکه در عوض توسط آن تعریف، کانالیزه و محدود می‌شوند (Ragazzi, 2017 E:28).

پساساختارگرایان معتقدند که سه بیگانگی در ذات دایاسپورا نهفته است: این‌جا و آن‌جا، وطن و میهمان، بومی و بیگانگی (Koinova, 2010C:15). این دوتایی‌ها از مفهوم سازی فرهنگ و قومیت ناشی می‌شوند که عمیقاً با تاریخ، قلمرو و زبان مرتبط هستند، اما علاوه بر آن اختلاط و تلاقی نیز دوگانگی‌ها را ایجاد می‌کنند، مانند مفهوم «حس در خانه بودن در خارج از کشور» یا وضعیت نسل دوم «مهاجر» یا «بازگشته‌ای» که دیگر به زبان گروه قومی صحبت نمی‌کند. بازگشت نسل دوم این دوگانگی را نشان می‌دهد و حتی نحوه قاب‌بندی آنها را به چالش می‌کشد. تقارن بازتابی «غریبه» در «این‌جا» و «آن‌جا» نیز یک ذاتی دایاسپورا است: به عبارت دیگر، بازگشت احساس ژاپنی بودن در برزیل را به احساس برزیلی بودن در ژاپن تبدیل می‌کند که در هر دو حالت حس بیگانگی را تداعی می‌کند. رسالت رویکرد پسامدرن در اینجا واکاوی هویت‌های برساخته شده بر مبنای تقابلهای دوانگاران و نشان دادن مشکلات تحلیل سنتی واقع‌گرای روابط بین‌الملل برای عصر حاضر بوده است (جانباز، ملکی، ۱۳۹۳: ۱۱۸).

^۱. Francesco Ragazzi

رویکرد دریدا^۱ در فهم تجربه جهانی شدن، جهان وطنی و مهاجرت نخبگان پساساختارگرایانه و متکی بر به‌کارگیری دستگاه تحلیلی شالوده‌شکنانه‌ای است که از فهم زمینه‌ها و انگیزه‌های کلاسیک ساختارگرایانه فراتر می‌رود. برای این منظور او به شیوه‌های تاریخی به تبارشناسی مفاهیم می‌پردازد و منطق، سازوکار و نیز تناقضات درونی آن‌ها را بر ملا می‌سازد. دریدا مهاجران را تک‌زبان‌گرا و حافظ هویت ملی خود از طریق تمسک به زبان ملی می‌نامد و معتقد است آن‌ها نظم زبانی و اقتصادی جوامع میزبان را مختل می‌کنند. دریدا جهانی‌سازی نابرابر را نمی‌پذیرد و با جهان‌وطنی شالوده‌شکنانه با آن مواجه می‌شود. این شالوده‌شکنی بر نقد یکسره دولت ملی مبتنی نیست و در آن دولت هم یک درون بود مقتدر و هم بخشی از یک جهانی شدن است (ذکائی، ۱۳۷۵: ۶۶).

دلوز و گاتاری^۲ هم واژه‌های کلیدی به نام سرزمین‌زدایی و سرزمین‌سازی مجدد را برسازی می‌کنند. سرزمینی‌زدایی بر اساس آرای دلوز و گاتاری، جنبشی است که بر اساس آن فرد سرزمین خود را ترک می‌کند و می‌توان آن را به انواع نسبی و مطلق تفکیک کرد. سرزمین‌زدایی نسبی هنگامی واقع می‌شود که حرکت در یک نظام در امتداد یک فضای تنظیم شده ساکن شکل می‌گیرد. مهاجرت‌ها و جایجایی‌های موقت که با انگیزه‌هایی چون تحصیل، کار و یا موارد مشابه اتفاق می‌افتد را می‌توان مصداقی از سرزمین‌زدایی محدود دانست که در آن تعلقات مهاجر به سرزمین اصلی بیشتر است و حسی از وابستگی دوگانه در فرد شکل می‌گیرد که امکان رفت و برگشت و تغییر کدها را به او می‌دهد. در مقابل سرزمین‌زدایی فعال، بر تغییرات فضایی شدیدتر میدان زندگی مهاجر متکی است که به او آمادگی بیشتری در تعریف مجدد ارزش‌ها و مفصل‌بندی تازه‌ای از هویت خود می‌دهد. اگر چه تجربیات جهان وطن در هر دو شکل سرزمین‌زدایی امکان وقوع دارند، با این حال سرزمین‌زدایی مطلق امکان بیشتری برای سیال ساختن و پیوندزنی هویت‌ها برقرار می‌کند. دلوز و گاتاری معتقدند وقوع فرآیند سرزمین‌زدایی جهانی، ضامن تداوم و ابقای نظام سرمایه‌داری است. در این معنا، سلسله‌مراتبی از مرکز پیرامون و روابط نابرابر میان میدانها و نیز کنشگران فرهنگی برقرار می‌شود (Kropf, 2011J: 12).

۲-۳- امنیت خیالی دولت

هر فردی با هویت دایاسپورایی که در قلمرو یک کشور مقیم می‌شود، تابع قدرت حاکمیتی و امنیتی آن کشور است. در حالی که مفهوم حکومت‌داری برای درک تأثیرات متعدد بر جمعیت

1. Jacques Derrida

2. Gilles Deleuze - Felix Guattari

بسیار گسترده است، جوتا ولدز^۱ از مفهوم مهمی به نام «امنیت خیالی دولت‌ها»^۲ استفاده می‌کند (Mottin, 2012A: 16). که از مطالعات امنیتی انتقادی گرفته شده و برای کشف چارچوب دلالتی مفید است که مهاجران به عنوان «افرادی با ذهنیت‌های تبعیدی یا دایاسپورایی»، هویت خود را از آن (دوباره) می‌سازند.

امنیت خیالی نمایش واضح دولت از جهان است که با سخنرانی مقامات دولتی وضع شده و به همه جامعه سرایت می‌کند. امنیت خیالی روشن می‌کند "ما" کیستیم و چیستیم، "دشمنان ما" کیستند و چیستند، به چه طریقی توسط آن‌ها تهدید می‌شویم و چگونه می‌توانیم به بهترین شکل با این تهدیدات مقابله کنیم. به عنوان یک بازنمایی، امروزه تولید خطر و ساخت یک تهدید وجودی اساساً مبتنی بر معیارهای قومی-مذهبی است. در واقع، تهدیدها همیشه از جانب یک «دیگری» می‌آیند که بر مبنای اعمال سیاسی‌اش به شدت متفاوت از عملکرد سیاسی «خود» است. بازنمایی «دیگری» در امنیت تخیلی عموماً ترکیبی متقاطع از تفاوت‌های ملی، فرهنگی، مذهبی و نژادی است (Mottin, 2012 B: 16).

ساخت خیالی امنیت مرز نمی‌شناسد و به شیوه‌ای انتقادی روند جاری دیگر سازی اقلیت‌ها را به تهدیدهای امنیتی که برای ملت وجود دارد، مرتبط می‌کند. این باعث یک خطر فراگیر می‌شود؛ زیرا دایاسپورا نه تنها از یک قلمرو تعریف شده می‌آید بلکه دارای هویت جهانی شده و فرا ملی شده‌ای است که اینک در درون ما و در خانه ما زندگی می‌کند. این ناامنی هویتی که به صورت تاریخی با افسانه‌های ستون پنجم برای طیف وسیعی از افراد استفاده شده یک زمینه ناامنی برای ساخت حس تعلق به جوامع فراسرزمینی است (Mottin, 2012 C: 16).

ادیات مربوط به سیاست‌های تعامل با دایاسپورا، شهروندی فراملی و فراسرزمینی، به رسمیت شناختن فزاینده ملیت دوگانه و گسترش سیاست‌های دولتی به دایاسپورا را به عنوان سیگنالی از دولت‌ها نشان می‌دهد که پارادایم‌های ملیت و اقامت انحصاری را به عنوان شرایط اعمال شهروندی پشت سر می‌گذارند و تمایل دارند که شهروندی و ملیت را مترادف یکدیگر بدانند (Pedroza & Garcia, 2017A). ملیت و شهروندی ممکن است به وضعیت‌های قانونی مختلف و پیامدهای مهم برای مهاجران مرتبط باشد و هم‌چنین ممکن است بین حقوق شهروندی اتباع بر اساس منشاء و اتباع بر اساس تابعیت تفاوت‌هایی وجود داشته باشد. پساساختارگرایی استدلال می‌کند که تابعیت و ملیت به روش‌های متفاوتی در مورد حفظ حقوق مهاجران با هم تعامل دارند: تمایزات

¹ Jutta Weldes

² Imaginary Security of States

اجازه می‌دهد قابلیت انتقال حقوق شهروندی را برای اتباع به دلیل تولد، و سایر گروه‌های اتباع، بسته به انحصار منشاء متعلقات ملی آن‌ها محدود کند. این تمایزها داستان بالقوه متفاوتی را از چگونگی درک شهروندی توسط دولت‌ها به هنگام نزدیک شدن به چالش‌های عضویت و مشارکت ناشی از مهاجرت نشان می‌دهد (Pedroza & Garcia, 2017B). مداخلات پسا ساختارگرایانه در مورد دایاسپورا هم‌چنین به بررسی رابطه بین انسان و شهروند می‌پردازند با این سوال که افراد چگونه می‌توانند بین تعهدات خود به عنوان یک انسان و تعهدات خود به عنوان یک شهروند ارتباط برقرار کنند. از نظر لینکلتر، شهروندی برای انسان‌ها امنیت به ارمغان می‌آورد و مبنای عدالت توزیعی به شهروندان به معنی گروهی از مردم که متعهدند کالاهای اجتماعی را اول بین خودشان تقسیم و مبادله کنند می‌گردد. مردان و زنان بدون عضویت در یک اجتماع یا افراد بدون تابعیت در بازار آسیب‌پذیر بوده و مورد حمایت قرار نمی‌گیرند. آن‌ها از جنبه‌های عمومی امنیت مانند رفاه اجتماعی و بهداشت عمومی هم به صورت تضمین شده‌ای برخوردار نیستند (سازگار، ۱۳۸۷: ۶۲).

رویکردهای پسا ساختارگرا بر روی ساخت دایاسپورا و تصویرسازی طبقه متزلزل به طور مثال از طریق مصورسازی روایت‌های سفر مهاجران تمرکز دارند (Ozturk & Hoyo, 2019B:5) و از روایت‌های ترکیبی استفاده می‌کنند و به سیاست دایاسپورا، مسائل مربوط به هویت و احساس تعلق، خانه‌سازی در کشور میزبان از منظر هنر پناهنده می‌پردازند و خوانندگان را ترغیب می‌کند که تجربیات پناهندگان را نه از منظر ترحم، بلکه از شرایط انسانی سیاست عدالت درک کنند.

پسا ساختارگرایی هم‌چنین به راهبردهای فرهنگ‌پذیری به عنوان طرح یا روشی که افراد در پاسخ به زمینه‌های فرهنگی جدید استرس را استفاده می‌کنند توجه نشان می‌دهد و یک طبقه‌بندی چهارگانه که شامل جذب، ادغام، جداسازی و به حاشیه‌رانده شدن مهاجران است را پیشنهاد می‌دهد. استراتژی جذب و هم‌سان‌سازی که محور آن فرض جهانی شدن است، زمانی اتفاق می‌افتد که فرد تصمیم می‌گیرد هویت فرهنگی خود را با جستجوی تماس در تعامل روزانه‌اش با گروه غالب حفظ نکند اما وقتی افراد گروه غیرمسلط برای حفظ فرهنگ اصلی خود ارزش قائل می‌شوند و به دنبال تماس با گروه غالب نیستند، این افراد استراتژی جدایی را دنبال می‌کنند. هنگامی که افراد علاقه‌مند به حفظ پیوندهای قوی در زندگی روزمره خود هم با گروه قومی خود و هم با گروه مسلط هستند، استراتژی ادغام تعریف می‌شود که برای گروه مهاجران

استراتژی بهینه است. راهبرد چهارم به حاشیه‌رانده شدن است که در آن افراد ارتباط فرهنگی و روانی را هم با فرهنگ سنتی خود و هم با جامعه بزرگتر از دست می‌دهند (Bhatia & Ramb, 2009A: 14).

در مطالعات بین فرهنگی استدلال می‌شود که دیدگاه یکسان‌سازی هویت‌ها که البته مبتنی بر ایده جهانی شدن است به مفهوم قراردادن هویت در خارج از حاشیه فرهنگ، نژاد، سیاست و قدرت است. مطالعات فرهنگی می‌خواهد از مفهوم دایاسپورا برای به چالش کشیدن مفاهیم ذات‌گرایانه، ثابت و غیر تاریخی از هویت استفاده کند. آن‌ها معتقدند که مسیرهای دایاسپورا مانند مسیرهای برده‌داری از آفریقا به اروپا راه‌های جدیدی در باره هویت به دست می‌دهند که در مفهوم فضا، مکان یا ملیت مستقر نیستند. این مطالعات هویت را نه براساس ماهیت‌های ثابت و مطلق بلکه به عنوان آفریده‌های گفتمان‌های فرهنگی، تاریخ و قدرت تعریف می‌کنند. هویت فرهنگی یک جوهر نیست بلکه یک تشبیه موقعیت است. مفهوم موقعیت یعنی اینکه هویت در سیاست قرار دارد و از برخی خاستگاه‌های معتبر و جهانی شکل نمی‌گیرد (Bhatia & Ramb, 2009 B: 14).

از منظر مطالعات فرهنگی و پسا استعماری هویت همیشه یک بازنمایی ساختار یافته است که فقط از دریچه چشم امپراتوری از منفی به مثبت می‌رسد و قبل از اینکه بتواند خودش را بسازد باید از سوراخ سوزن دیگری (امپراتوری) عبور کند. با توجه به ظهور فزاینده گفتمانی و مادی دایاسپوراهای فراملیتی، دیگر نمی‌توان بر تفکر در مورد فرهنگ، نژاد یا جنسیت به عنوان موجودیت‌های واقعی و قطبی شده و یا محصور در مرزهای ملی اصرار کرد. لذا مطالعات دایاسپورا برای ساخت هویت برحسب تاریخ استعمار و مهاجرت فراملی به حوزه روان‌شناسی روی می‌آورد تا با درک سیال‌تر و سیاسی‌تر چشم‌انداز جامعه شناختی گسترده‌تری را هم برای فرهنگ‌پذیری و هم هویت دایاسپورا ایجاد کند.

به‌عنوان یک پدیده متاخر، افزایش مهاجرت زنان منجر به یک دیدگاه فمینیستی برای مهاجرت فراملی شده و این زمینه مطالعاتی مشخص می‌کند که چگونه نابرابری‌های جنسیتی تجربیات مهاجرت را همراه با تقسیم کار و خدمات مراقبتی متمایز می‌کند. لنز جنسیتی در مورد مهاجرت و دایاسپورا نهادهای اجتماعی پیرامون نژاد و جنسیت را برجسته می‌کند که به تجارب متضاد بین مردان و زنان کمک می‌کند (Butt, 2011B).

مداخلات فمینیستی به دایاسپورا با رویکردی پسا ساختارگرا بر نظم بازنمایی متمرکز می‌شوند و دایاسپورا را به عنوان یک مکان بی‌نظمی از طریق تکثیر اشکال آن دوباره تصور می‌کند و نقش

حیاتی زیبایی‌شناسی ادبی را در تعریف رابطه بین نژاد، جنسیت و دایاسپورا نشان می‌دهد (Pinto, 2013:3). فمینیست‌ها اولویت مکان و جغرافیای اجسام را (که اغلب میدان‌های قبلی را تعریف می‌کنند) بازنگری می‌کنند. آنها استدلال می‌کنند که جریان‌های فرهنگی به اندازه مهاجرت مردم نشانه‌های برجسته دایاسپورا هستند و نمادها، اشیاء هنری و ایدئولوژی‌ها را دنبال می‌کند تا شبکه‌های جدیدی از امکان دایاسپورا را فراتر از موضوعات متناظر تاریخی و جغرافیایی ایجاد کند. فمینیست‌ها با بر هم زدن رژیم‌های قدرت از نظر شکل و قرارداد، سیاست کمبود دانش ما در مورد نژاد و جنسیت را بازاندیشی می‌کنند (Majumdar, 2022) و به نقش شکل‌گیری نژادی و جنسیتی در گردش سرمایه جهانی توجه نشان می‌دهند.

فمینیست‌ها با مسائل مربوط به شغل، کار و شبکه‌های فراملیتی بین زنان درگیر می‌شوند (Kuehnis, 2021) و با تمرکز بر رویه‌های انضباطی، از مفاهیم فوکو در مورد قدرت زیستی و حکومت برای نظریه‌پردازی دایاسپورا «به عنوان فرآیندی که طی آن یک سوپژکتیویته گروهی خاص در گفت‌وگو با قانون و نهادهایی که آن را در عمل روزانه اجرا می‌کنند، ظاهر می‌شود» استفاده می‌کند (Campt & Thomas, 2008:3).

نتیجه‌گیری

رویکردهای انتقادی به لحاظ توجه به مسائلی مانند هنجار، هویت، نژاد، امور اجتماعی و امور بین‌الذنهانی، ظرفیت قابل توجهی برای تبیین دایاسپورا در روابط بین‌الملل دارند. اگرچه دایاسپورا و مسائل آن بیشتر حوزه مطالعات جامعه‌شناسی و مخصوصاً جامعه‌شناسی سیاسی بوده است اما به عنوان بازیگران غیردولتی توجهات زیادی را در نظریه انتقادی روابط بین‌الملل به خود جلب کرده‌اند. سازه‌انگاران بیشترین پرداخت را به دایاسپورا دارند، آنها با تأکید بر عناصر هویت و امنیت، بین دایاسپورا با قدرت و منافع ملی ارتباط برقرار می‌کنند و موضوع امنیت اجتماعی در روابط دایاسپورا و جامعه میزبان را از زاویه ابعاد روانی هویت مورد مطالعه قرار می‌دهند. از آن‌چه در مقاله آمد می‌توان نتیجه گرفت که سه رویکرد سازه‌انگاری، پسااستعماری و پسااستخارگری و فمینیست‌های پسااستخارگرا هر کدام از زاویه‌ای به مسائل دایاسپورا توجه و علاقه نشان می‌دهند.

سازه‌انگاران دنیای دایاسپورا را نه یک اجتماع فیزیکی بلکه اجتماعی روانی با حس تعلق به یک مکان واقعی یا فرضی می‌دانند و بر دو مؤلفه: ۱- هویت به معنی پایداری برای تکامل الگوهای سنتی زبان، فرهنگ، انجمن، هویت مذهبی و ملی و نقش روابط دولت-دایاسپورا از منظر برساخت هویت

و ۲- توجه به امنیت اجتماعی و انسانی به عنوان توانایی جامعه در شکل دادن به شخصیت اصلی خود و ارتباط با دایاسپورا و ابزاری برای دفاع از هویت اجتماعی، تاکید می‌کنند و تبیینی از ارتباط دایاسپورا با قدرت و منافع ملی را از این زاویه به دست می‌دهند.

رویکرد پسا استعماری مسائل قومیت و نژاد به عنوان اقلیت اجتماعی، معلول از مهاجرت پسااستعماری، پیوند مهاجران و محیط زندگی را بررسی میکند و از احساس عدم تعلق و ناخانیگی به احساس استقرار یا تعادلی میان محیط زندگی و هویت فرهنگی می‌رسد و راهکارهای چند فرهنگی برای گذار از احساس تبعید در جامعه دایاسپورایی ارائه می‌دهد.

پسااستعمار دایاسپورا و دوگانگی خودی و بیگانه را میراث استعمار می‌دانند و به مطالعه نحوه برقراری پیوندهای جدید میان مهاجران و محیط زندگی، ریشه‌ها، زبان و فرهنگ بومی و نیز زبان و فرهنگ کشور میزبان تمایل نشان می‌دهد. مطالعات پسااستعماری زندگی مهاجران در جوامع میزبان را مورد مطالعه قرار می‌دهند و در جستجوی یافتن ریشه‌های بیگانگی و عدم پیوند آنها با محیط هستند. مطالعات پسااستعماری از روانشناسی فروید و فلسفه هایدگر برای تبیین حس پوچی در دایاسپورهای ناراضی کمک می‌گیرند و با تعریف ناخانیگی به شرایط جدایی دایاسپورا از جامعه توجه نشان می‌دهند و آن را ناشی از فقدان پیوندهای وابستگی می‌دانند که افراد را به ساختارهای اجتماعی پیوند می‌دهد.

رویکرد فرهنگ‌گرای پسااستعماری نیز در مطالعه دایاسپورا به مفاهیم نژاد و قومیت می‌پردازد و نژاد را برساخته‌ای می‌داند که به نقاط شناسایی در حال تغییر و ناتمام اشاره دارد و با رد تعریف مدرنیسم از نژاد که آن را در زیر قومیت قرار می‌دهد، قومیت را اصطلاحی برای هویت فرهنگی جمعی می‌داند و نژاد را برای هویت اجتماعی که «آنها» یا دیگران را از بیرون دسته بندی می‌کند در حالی قومیت برای ارزش‌ها و باورهای مشترک، تعریف خود یک گروه، «ما» استفاده می‌شود.

پسااستعمارگرایان معتقدند که دایاسپورا بر اثر کنش‌های گفتاری تشکیل می‌شود و دایاسپورا بودن را ادعاهایی می‌دانند که توسط بازیگران اجتماعی خاص در زمینه‌های تاریخی - اجتماعی خاص مطرح می‌شوند و به گونه‌ای طراحی شده‌اند که تأثیرات سیاسی متمایزی داشته‌اند. فمینیست‌ها هم با برهم زدن رژیم‌های قدرت از نظر شکل و قرارداد، به بازاندیشی نژاد و جنسیت می‌پردازند و به نقش شکل‌گیری نژادی و جنسیتی در گردش دایاسپورا توجه نشان می‌دهند.

در مجموع می‌توان نتیجه گرفت که رویکرد سازه‌نگاری بیشترین ظرفیت برای فهم جایگاه دایاسپورا در روابط بین‌الملل را دارد، زیرا نه تنها تفسیری هستی‌شناسانه از دایاسپورا به دست

می‌دهد بلکه به‌طور مستقیم جایگاه این بازیگران غیردولتی در نظام بین‌الملل را تعریف می‌کند. ذیل مؤلفه‌های هنجار، هویت، امنیت و منافع ملی، سازه‌انگاران هم به نقش دایاسپوراها در سیاست میهن می‌پردازند و هم به جایگاه آن‌ها در نظام بین‌الملل و هم روابط آن‌ها با دولت و جامعه میزبان. در مرتبه‌ای پائین‌تر رویکردهای پسااستعماری دایاسپورا را مانند خیلی از پدیده‌های دیگر به عنوان یک معلول ساختار استعماری قدیم می‌داند و آن را ذیل هویت انفعالی مورد واکاوی قرار می‌دهد و مطالعات پسااستخارگرا هم روابط دایاسپورا با جامعه را با عینک گفتمانی و از منظر فرهنگی و هویت فرهنگی مورد بازنمایی قرار می‌دهند. با تاکید بر ماهیت گفتمانی، پسااستخارگرایان بیشتر به تعامل دایاسپورا با جامعه میزبان متمرکز هستند تا نقش بین‌المللی دایاسپوراها.

منابع و مأخذ

فارسی:

- ابهری لاله، شعله و اسدی امجد، فاضل (۱۳۹۹)، «مفهوم ناخنگی و ادبیات مهاجرت در رمان شمارنده شب اثر عالیا یونس»، فصل نامه علمی تفسیر و تحلیل متون زبان و ادبیات فارسی (دهخدا)، دوره ۱۳، شماره ۴۷، صص ۳۸۷-۴۱۱
- بوربور، ترانه (۱۳۹۳)، «مهاجران و راه‌های گذار از احساس تبعید: بررسی رهیافت‌های نظری»، فصلنامه علوم اجتماعی، شماره ۶۶، پاییز
- بهمنی، مهدی، امیری، جهاندار و میناوند، محمدقلی (۱۴۰۰)، «بررسی بهره‌مندی از ظرفیتهای ایرانیان خارج از کشور (با نگاهی بر کارکردهای شبکه‌های برون‌مرزی صداوسیما»، پژوهشنامه رسانه بین‌الملل، سال ششم شماره هشتم، پاییز و زمستان، صص ۲۸۳-۳۰۹
- جانباز، ملکی و عزین آبادی، روح‌الله (۱۳۹۳)، «تکثر و تنوع مفاهیم در روابط بین‌الملل در ادوار مختلف»، فصلنامه تحقیقات سیاسی بین‌المللی دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهرضا، شماره بیست و یکم، زمستان، صص ۱۱۸
- حاتمی، محمد رضا (۱۳۹۹)، «سازه‌های متعارض دایاسپورا در کشورهای مبدأ و مقصد، پژوهشهای سیاسی جهان اسلام»، انجمن مطالعات جهان اسلام فصلنامه علمی، سال دهم، شماره چهارم، زمستان، صص ۲۷-۱
- سازگار، لی (۱۳۸۷)، نظریه هنجارگذار و روابط بین‌الملل، آندرو لینکلینتر، انتشارات دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی

- سلیمی، حسین (۱۳۸۶)، «نگرشی سازه انگارانه به هویت ملی در ایران»، **فصلنامه مطالعات ملی**، شماره ۳، سال هشتم
- ذکائی، محمدسعید (۱۳۷۲)، «مطالعات فرهنگی دایاسپورا و جهان وطنی»، **فصلنامه اجتماعی علوم (علمی)** دانشگاه علامه طباطبائی، سال ۷۲، شماره ۸۸، بهار، صص ۹-۷۲
- کاظمی، عاطفه (۱۳۹۹)، «مرزهای مفهومی دایاسپورا تأکیدی بر مرزهای مفهومی دایاسپورا از دیدگاه راجرز بروبیگر»، قابل دسترسی: <https://anthropologyandculture.com>
- نصری، قدیر (۱۳۹۰)، «تعاملی نظری در یافته‌ها و دشواری‌های باری بوزان در بررسی امنیت» **فصلنامه مطالعات راهبردی**، سال چهاردهم، شماره چهارم، زمستان، شماره مسلسل ۵
- نوید نیا، منیژه (۱۳۸۲)، «معمای امنیت اجتماعی، پل روی»، **فصلنامه مطالعات راهبردی**، سال ششم، شماره سوم، پاییز ۱۳۸۲.

انگلیسی:

- Adamson B. Fiona (2007), **Remapping the Boundaries of 'State' and 'National Identity': Incorporating Diasporas into IR Theorizing School of Oriental and African Studies (SOAS)**, University of London
- Adamson B. Fiona (2016), "The Growing Importance of Diaspora Politics", **Current History** Vol. 115, No. 784, November 2016
- Agathangelo, Anna and Turcotte Heather (2010), "Postcolonial Theories as Critique and Challenge to 'First World-ism'". Available at :<https://www.e-ir.info/2010/05/07/postcolonial-theories-as-critique-and-challenge-to-%e2%80%98first-world-ism/>
- Baser, Bahar Ozturk, Hoyo, Henio, (2019), "Introduction to the Special Issue: Politics, Policies and Diplomacy of Diaspora Governance: New Directions in Theory and Research", **Migration Letters**, 17(1), 1-6.
<https://doi.org/10.33182/ml.v17i1.901>
- Bauerová Helena, (2016), "The Effects of Syrian Refugee Crises on Europe from the Lens of the Social Constructivist Approach" **Conference Paper**. Available at:<https://ecpr.eu/Events/Event/PaperDetails/26592>
- Bivand Erdal ,Marta, Carling, Jørgen , Horst, Cindy , Hatleskog Tjønn, Mathias, (2020), "Integration and Development: Need for Dialogue" , **Peace Research Institute Oslo (PRIO)** at: www.prio.org
- Brender, Natalie (2011), "Toward Diaspora Engagement in Foreign Policymaking: An Overview of Current Thought and Practice". In **Tapping Our Potential: Diaspora Communities and Canadian Foreign Policy**. Ottawa: The Mosaic Institute and The Walter and Duncan Gordon Foundation
- Butler Kim D (2001), "Defining Diaspora, Redefining a Discourse, Diaspora", **A Journal of Transnational Studies**, Volume 10, Number 2, Fall 2001, pp. 189
- Butt ,Hannah (2011), "The Limits of Unlearning: Liberal Feminism from the Postcolonial Perspective", Available at :<https://www.e-ir.info/2011/06/24/the-limits-of-unlearning-liberal-feminism-from-the-postcolonial-perspective>

- Cohen, Robi (2005), "New Roles for Diasporas in International Relations", **The Journal of Transnational Studies**, Volume 14, Number, 1, Spring 2005, pp. 179-183
- Cohen, Robin and Fischer, Carolin (2018), **Key methodological tools for diaspora studies**, **Routledge Handbook of Diaspora Studies**, London: Routledge
- Campt, Tina, Thomas, Deborah A (2008), "gendering diaspora: transnational feminism, diaspora and its hegemonies", **Feminist Review** 90 (1):1-8
- Cohen, Robin and Blackman, Andrew (2010), "Global Diasporas: An Introduction"
- <https://andrewblackman.net/2010/04/global-diasporas-an-introduction-by-robin-cohen>
- Engaging Daspora Communities in Peace Processes, (2009), **Assessment Report & Program Strategy**, Public International Law & Policy Group
- Ferreira, Susana, (2018) From Narratives to Perceptions in the Securitisation of the Migratory Crisis in Europe:,In **Critical Perspectives on Migration in the Twenty-First Century**,Publisher: E-International Relations Publishing
- Gontijo, Lorenzo C. B. Lana, Deborah, (2020), "Fear of the Other within the Contemporary 'Migration Crisis' Arab-Muslim Migration towards Europe and the Condition of Otherness.Source", **Journal of Identity and Migration Studies** ,Volume 14, number2
- Gholami, Soudabeh (2020), "Encountering the unhomey in the post-imperial British novel", **PhD thesis**, Birkbeck, University of London
- Hall, Stuart (1994) 'Cultural Identity and Diaspora', in **Patrick Williams and Laura Chrisman (eds) Colonial Discourse and Post-Colonial Theory**London: A Reader
- Harvester Wheatsheaf Ghorashi Halleh, Boersma Kees (2009), "The 'Iranian Diaspora' and the New Media: From Political Action to Humanitarian Help", **Development and Change**, Volume 40, Issue 4 p. 667-691
- Huddart David, (2006), **Routledge Critical Thinkers**, London: Routledge
- Khara, Nabin Kumar, (2020), "Diaspora and Foreign Policy: A Global Perspective", **Lecturer in Political Science at the P.G. Department of Political Science**, Kamala Nehru Women"s College, Rama Devi Women"s University, Bhubaneswar, Odisha, India
- Kim D. Butler, (2001), "Defining Diaspora, Redefining a Discourse", **Journal of Transnational Studies**, Volume 10, Number 2, Fall 2001, pp. 189
- Koinova, Maria, (2022), "Diasporas and international politics: Utilising the universalistic creed of liberalism for particularistic and nationalist purposes", **Diaspora and transnationalism: concepts, theories and methods**. Amsterdam: Amsterdam University Press
- Kuehnis, Bronte, (2021), "Women in International Migration: Transnational Networking and the Global Labor Force". At:<https://www.e-ir.info/2021/01/31/women-in-international-migration-transnational-networking-and-the-global-labor-force/>
- Kropf, Vorgelegt Von Christina (2011), "Diaspora, Hybridity and Homelessness in Nella Larsen's Quicksand", **Diplomarbeit**. At: <https://unipub.uni-graz.at/obvu-grhs/download/pdf/216565?originalFilename=true>
- Laguerre, Michel S. (2006), **Diaspora, Politics, and Globalization**, Palgrave Macmillan
- Lyons, Terrence, Mandaville, Peter (2010), "Diasporas in Global Politics", **Center for Global Studies**, George Mason University

- Lipsitz, George, (2005), "At Home in Diaspora Black International Writing: edited by Wendy W. Walters, **Critical American Studies Series**, University of California-Santa Cruz, series editor
- Majumdar, Ananda (2022), "Political Significances of Global Migration and Diaspora, University of Alberta", **International Symposium on Global Migration Phenomenon: With Its Security, Economic, Social, Political and Cultural Dimensions**, 23-24 March 2022 Ankara, Turkey
- Moore, Jane (2007), "Polarity or Integration? Towards a Fuller Understanding of Home and Homelessness", **Journal of Architectural and Planning Research**, Vol. 24, No. 2. pp:144-159.
- Mohabbat-Kar, Resa (2015), "Identity and Exile: The Iranian Diaspora between Solidarity and Difference", **The Heinrich-Böll-Stiftung**. At: https://eu.boell.org/sites/default/files/identity_and_exile.pdf
- Mottin, Timothée, (2012), "The diasporization of population in context of (in)security: the transnationalization of the security border", CERI - **Centre de recherches internationales (Sciences Po, CNRS)**, Published by University of Toronto Press, DOI: 10.1353/dsp.0.0003
- Oezel, Yasemin, (2015), "Providing Security? Border Control and the Politics of Migration in the EU"-, At: <https://www.e-ir.info/2015/06/08/providing-security-border-control-and-the-politics-of-migration-in-the-eu/>
- Pedersen, Paul Edward, (2001), "Martin Heidegger on the Homelessness of Modern Humanity and the Ultimate God", **Dissertation: Cornell University**.At: <https://philpapers.org/rec/PEDMHO>
- Pedroza, Luicy (2016), "The grey area between nationality and citizenship: an analysis of external citizenship policies in Latin America and the Caribbean", **Citizenship Studies**, Volume 21, 2017 - Issue 5
- Petersen, Anne Ring, Schram Moritz, (2017), "(Post-)Migration in the age of globalisation: new challenges to imagination and representation", **Journal of Aesthetics & Culture** Volume 9, 2017 - Issue 2
- Pinto, Samantha, (2013), **Introduction: The Feminist Disorder of Diaspora**, NYU Press. At: <https://doi.org/10.18574/9780814789360-002>
- Ragazzi, Francesco (2019), **Governing Diasporas in International Relations, The Transnational Politics of Croatia and Former Yugoslavia**. Routledge Studies in Liberty and Security
- Romaniuk, Scott N., Grice, Francis, (2018), "Norms, Norm Violations, and IR Theory". At:<https://www.e-ir.info/2018/11/15/norms-norm-violations-and-ir-theory>
- Stone, Marianne, (2009), "Security According to Buzan: A Comprehensive Security Analysis", **Security Discussion Papers Series** 1, Spring 09. At: http://geest.msh-paris.fr/IMG/pdf/Security_for_Buzan.mp3.pdf
- Sunil, Bhatia and Ramb, Anjali (2009), "Theorizing identity in transnational and diaspora cultures: A critical approach to acculturation a Connecticut College", **International Journal of Intercultural Relations**, 33(2):140-149. At: DOI: 10.1016/j.ijintrel.2008.12.009

- Turner, Mandy (2008), "Three Discourses on Diasporas and Peacebuilding", In **Whose Peace? Critical Perspectives on the Political Economy of Peacebuilding**. Palgrave Macmilan, (pp.173-190)
- Wimmer, Andreas and Min, Brian (2006), "From Empire to Nation-State: Explaining Wars in the Modern World", **American Sociological Review**, Vol. 71, No. 6, pp. 867-897
- Villa, Sylvia Sánchez (2011), "The Return of Qualified Diaspora Members and Their Role in Rebuilding Post-Conflict Governance", **The BSIS Journal of International Studies**, Vol 8. At: <https://www.researchgate.net/publication/304615494>
- Yossi, Shain, Barth, Aharon (2003), "Diasporas and International Relations Theory", **International Organization Foundation**, 57, Summer, pp. 449-479. At: DOI: 10+10170S0020818303573015